

باسمه تعالی

- ۲ مطلب دوم: ظهور در مقید دارد.
- ۲ مقام دوم: مقید منفصل
- ۲ مقدمه
- ۲ تعریف مقید منفصل
- ۲ بحث‌های پیش رو
- ۳ جهت اولی: موارد تنافی بین خطابین
- ۳ صورت اول: نظارت و حکومت
- ۳ صورت دوم: متوافقین در ایجاب و سلب
- ۳ فرض اول: هر دو خطاب سالبه
- ۳ مثال اول: حصه
- ۴ مثال دوم: مقید
- ۴ فرض دوم: هر دو ایجابی و هر دو شمولی
- ۴ مبانی در مفهوم وصف
- ۵ بررسی تنافی طبق مبانی در مفهوم وصف
- ۵ طبق مفهوم نداشتن وصف، تنافی نیست
- ۵ طبق مفهوم داشتن وصف، تنافی هست
- ۵ فرض سوم: هر دو ایجابی هستند و هر دو شمولی نیستند
- ۵ اگر بدانیم که حکم واحد است
- ۶ اگر ندانیم که حکم واحد است
- ۶ از کجا بفهمیم تشریح واحد است
- ۶ صورت سوم: متخالفین در سلب و ایجاب
- ۶ مثال اول: لا تکرّم الفقیر الفاسق
- ۷ مثال دوم: لا تکرّم فقیراً فاسقاً
- ۷ اگر در «اجتماع امر و نهی» امتناعی باشیم
- ۷ اگر در «اجتماع امر و نهی» جوازی باشیم
- ۷ مختار: جواز الا در ادله‌ی لفظیه
- ۷ خلاصه‌ی موارد تنافی در جهت اولی

موضوع: مطلق و مقید (فصل سوم: تقیید / مقام دوم: مقید منفصل / جهت اولی: موارد تنافی بین خطابین)

خلاصه مباحث گذشته:

گفتیم که مورد اتفاق است که فقیر ظهور در مطلق ندارد، إنما الکلام در این است که مقید است یا مجمل. مطلب اول این بود که امر فقیر «دائر بین ظهور و اجمال نیست، بلکه دائر بین ظهور و اجمال و تردید است».

مطلب دوم: ظهور در مقید دارد

مطلب دوم بحث امروز ما است. ما از کسانی هستیم که قائلیم ظهور در مقید دارد؛ یعنی وقتی این دو جمله متعاقب گفته بشود، مخاطب و سامع، متوجه می شود که مراد متکلم از فقیر، افراد فقیر عادل است، نه این که اجمال یا تردید داشته باشد. متکلم در جمله اول از عنوان «فقیر» استفاده کرده و در جمله دوم از عنوان «فاسق» استفاده کرده، نسبت بین این دو عنوان، عموم و خصوص من وجه است و باید تعارض باشد، لکن به این دلیل که روش عرف این است که ابتدا ذوالقرینه را می گویند سپس قرینه را، پس فاسق قرینه است بر فقیر. و همیشه قرینه بر ذوالقرینه مقدم است. و چون دو جمله به هم متصل است، ظهور هنوز شکل نگرفته، و لذا قرینه «الفاسق» مانع انعقاد اطلاق در «الفقیر» می شود، نه این که ابتدا ظهور در مطلق داشته باشد آنگاه ظهورش بقاءً از حجیت ساقط بشود.

مقام دوم: مقید منفصل

مقدمه

تعریف مقید منفصل

مقید منفصل به این نحو است که خطاب مطلق از خطاب مقید جداست؛ یا به این نحو که در دو زمان یا مکان است، یا به این نحو است که خطاب اول تمام شده و سپس مقید گفته می شود؛ مثلاً گفته: «أكرم الفقير»، بعد وارد بحث دیگری شده، سپس گفته: «لا تكرم الفقير الفاسق»، این قرینه هم چون در خطاب دیگری است، اگرچه در مجلس واحدی باشد، مقید منفصل است.

بحث های پیش رو

در خطاب مقید منفصل که دو خطاب جدا از هم داریم، مشهور بین اصولیین این است که تارتاً این دو خطاب با هم تنافی ندارند و تارتاً تنافی دارند. اگر تنافی داشته باشند، مطلق را حمل بر مقید می‌کنیم و قائل به تقیید می‌شویم. در این مقام، در سه جهت بحث می‌کنیم؛ اولاً متی یکون بین الخطابین تناف؟ جهت دوم این است که معنای حمل المطلق علی المقید چیست؟ و سوم این که وجه تقیید جمع‌های عرفی به جای سایر جمع‌ها چیست؟

جهت اولی: موارد تنافی بین خطابین

جهت اولی این است که ببینیم: بین دو خطاب مطلق و مقید، کی تنافی هست و کی تنافی نیست؟ جهت اولی، صوری دارد:

صورت اول: نظارت و حکومت

صورت اول این است که خطاب مقید، ناظر به خطاب مطلق باشد یا به تعبیر دیگر مفسر خطاب مطلق باشد. مثلاً در خطاب اول آمده: «أكرم الفقير» و در خطاب دوم آمده: «ولیکن الفقیر عادلاً»، در این مثال، خطاب دوم، لسان تفسیر یا نظارت دارد.

در این صورت معلوم است که بین این دو خطاب تنافی هست؛ چون اولی مطلق است و دومی نفی اطلاق می‌کند. و بحثی نیست در این که دومی بر اولی مقدم می‌شود. لکن در اصطلاح متأخرین به این تقیید، اصطلاحاً «حکومت» می‌گویند. خطاب دوم را دلیل حاکم می‌گویند، و به خطاب اول و دلیل اول محکوم گفته می‌شود و به رابطه‌ی این دو دلیل «حکومت» می‌گویند؛ می‌گویند: دلیل دوم به «حکومت» بر دلیل اول مقدم می‌شود.

صورت دوم: متوافقین در ایجاب و سلب

صورت دوم این است که این دو خطاب مطلق و مقید، متوافقین هستند در ایجاب و سلب؛ یعنی دو خطاب، یا هر دو موجه‌اند یا هر دو سالبه‌اند. در ذیل صورت دوم سه فرض داریم که باید جداگانه بررسی کنیم:

فرض اول: هر دو خطاب سالبه

فرض اول این است که هر دو سالبه باشد. این که هر دو سالبه باشند دو مثال دارد:

مثال اول: حصه

یک مثالش این است که در خطاب دوم، حصه‌ای از عنوان مأخوذ در خطاب اول ذکر شده باشد. مثلاً در خطاب اول آمده: «لا تکرّم الفاسق» در خطاب دوم آمده: «لا تکرّم الفاجر»، فاسق یعنی عاصی به مطلق معصیت، ولی فاجر یعنی عاصی به معصیت کبیره. فاجر، اخص مطلق از فاسق است. در این صورت، دو خطاب اصلاً تنافی با هم ندارند؛ به هر دو اخدمی کنیم و نه فاجر را اکرّم می‌کنیم و نه فاسق را.

سؤال: در مثال حصه احتمال وحدت تکلیف نمی‌دهیم؟

پاسخ: اثری ندارد.

مثال دوم: مقید

در مثال دوم، در خطاب دوم، به جای حصه، مقید ذکر شده؛ مثل این که خطاب اول می‌گوید: «لا تکرّم الفاسق» و خطاب دوم می‌گوید: «لا تکرّم الفاسق الظالم». فرق بین مقید و حصه این است که در مقید، همان عنوان، با یک قیدی ذکر می‌شود. بحث این مثال دوم، در فرض دوم می‌آید و حکمش همانجا معلوم می‌شود؛ که اگر از «مقید» نفی مفهوم کردیم، تنافی‌ای نیست، و اگر مفهوم را ولو به نحو سالبه‌ی جزئی پذیرفتیم، با هم تنافی دارند.

فرض دوم: هر دو ایجابی و هر دو شمولی

هر دو خطاب ما ایجابی است و اطلاقش هم شمولی است نه بدلی. مثلاً خطاب اول می‌گوید: «أکرّم الفقیر» و خطاب دوم می‌گوید: «أکرّم الفقیر العادل». برای این که ببینیم: «آیا بین این دو خطاب، تنافی هست یا نه؟»، باید مقید را بررسی کنیم.

مبانی در مفهوم وصف

ما می‌دانیم که در «مقید» از «وصف» استفاده کرده‌ایم، در این که وصف مفهوم دارد یا ندارد؟، سه نظریه هست:

نظریه‌ی مشهور این است که فاقد مفهوم است مطلقاً، و ما هم تابع همین نظریه.

نظریه‌ی دوم این است که مفهوم دارد به نحو سالبه‌ی کلیه؛ یعنی وقتی می‌گوید: «أکرّم الفقیر العادل» یعنی «الفقیر الذی لم یکن عادلاً لایجب اکرّامه».

نظریه‌ی سوم این است که مفهوم دارد به نحو سالبه‌ی جزئی، مرحوم آقای خوئی و مرحوم آقای صدر قائل به این نظریه هستند. «أكرم الفقير العادل» مفهومش این است که: «موضوع و جوب الاکرام لایکون فقیراً»، اما نمی‌گوید: «اکرام فقیر غیر عادل واجب نیست»، احتمال دارد اکرام فقیر پیر یا فقیر هاشمی هم واجب باشد.

بررسی تنافی طبق مبانی در مفهوم وصف

طبق مفهوم نداشتن وصف، تنافی نیست

طبق نظریه‌ی اول که وصف فاقد مفهوم است مطلقاً، تنافی‌ای بین دو خطاب نیست؛ چون خطاب دوم نسبت به اکرام فقیر غیر عادل ساکت است. پس به هر دو خطاب اذمی کنیم، یا به تعبیر دیگر: به اولی اذمی کنیم؛ چون دومی (وجوب اکرام فقیر عادل) در اولی (وجوب اکرام مطلق فقیر) هست.

طبق مفهوم داشتن وصف، تنافی هست

تنافی، طبق نظریه‌ی دوم و سوم است؛ چون طبق نظریه‌ی دوم در مفهوم وصف، خطاب دوم می‌گوید: «موضوع و جوب اکرام، فقیر عادل» است. پس با خطاب اول که می‌گوید: «موضوع و جوب اکرام، مطلق فقیر است.» تنافی دارد. طبق نظریه‌ی سوم مفهوم وصف در خطاب دوم می‌گوید: «موضوع و جوب اکرام، فقیر نیست.» پس با خطاب دوم که می‌گوید: «موضوع و جوب اکرام فقیر است.» تنافی دارد.

پس اگر از «مقید» نفی مفهوم کردیم، تنافی‌ای نیست، و اگر مفهوم را ولو به نحو سالبه‌ی جزئی پذیرفتیم، با هم تنافی دارند.

فرض اول (که هر دو خطاب سالبه است) در مثال دوم (که در خطاب دوم مقید ذکر شده مثل «لا تکرّم الفاسق الظالم»)، عین همین است؛ که اگر از «مقید» نفی مفهوم کردیم، تنافی‌ای نیست، و اگر مفهوم را ولو به نحو سالبه‌ی جزئی پذیرفتیم، با هم تنافی دارند.

فرض سوم: هر دو ایجابی هستند و هر دو شمولی نیستند

فرض سوم این است که هر دو خطاب، در ایجاب موافقند، یا هر دو خطاب بدلی است یا لا اقل یکی بدلی است. مثل «اکرام فقیراً» و «أكرم فقیراً عادلاً»، مثل همان مثال معروف. در مانحن فیه آیا این دو خطاب با هم منافات دارند؟

اگر بدانیم که حکم واحد است

تارتاً می‌دانیم که حکم واحد است؛ یعنی مولا در مانحن‌فیه یک تشریح بیشتر نداشته است. خطاب اول می‌گوید: موضوع وجوب اکرام «فقیراً» است، خطاب دوم می‌گوید: موضوع وجوب اکرام «فقیراً عادلاً» است، پس با هم تنافی پیدامی‌کنند. این بحث که: «برای رفع تنافی، آیا تقیید کنیم یا نه؟»، بحث بعدی است.

اگر ندانیم که حکم واحد است

اما اگر نفهمیدیم یک تشریح بوده یا دو تشریح و در نتیجه احتمال دادیم دو تشریح بوده است، در این صورت، به هر دو خطاب اخذ می‌کنیم و تنافی ای نیست؛ خطاب اول می‌گوید: «اکرم فقیراً»، خطاب دوم می‌گوید: «اکرم فقیراً عادلاً» و ما احتمال می‌دهیم این خطاب دوم تکلیف دیگری با شد، در مرحله‌ی «امتنال» دو راه داریم: یکی این که اول «فقیر فاسق» را اکرام کنیم بعد «فقیر عادل» را، یک راه هم این است که از ابتدا یک «فقیر عادل» را اکرام کنیم که هم «اکرم فقیراً» را امتثال کرده باشیم و هم «اکرم فقیراً عادلاً» را.

سؤال: آیا طبق تداخل مسببات اینطور جمع کردید؟

پاسخ: یا «تداخل مسببات» مطلقاً اشکالی ندارد، یا اینجا از مواردی است که اگرچه «تداخل مسببات» اشکال داشته باشد، ولی در اینجا اشکال ندارد.

از کجا بفهمیم تشریح واحد است

إنما الكلام در این است که: از کجا بفهمیم: «تشریح واحد است یا متعدد؟» گفته شده و ما هم پذیرفته‌ایم که از خود خطاب نمی‌توانیم به هیچ وجه بفهمیم؛ وحدت حکم را باید به قرائن خارجی بفهمیم؛ هر جا که فهمیدیم حکم واحد است، به هر دو خطاب اخذ می‌کنیم، و هر جا که نفهمیدیم حکم واحد است یا متعدد، طبق ظاهر هر دو خطاب باید بنا را بر دو حکم بگذاریم، الا این که عرف در دو حکم لغویت ببیند. پس به ظاهر هر دو خطاب اخذ می‌کنیم مگر این که از خارج بفهمیم شارع اینجا یک حکم بیشتر نداشته است.

صورت سوم: متخالفین در سلب و ایجاب

مطلق و مقید به نحو سلب و ایجاب باشد؛ مثلاً بگوید: «اکرم الفقیر» و بگوید: «لا تکرّم الفقیر الفاسق» یا بگوید: «لا تکرّم فقیراً فاسقاً».

مثال اول: لا تکرّم الفقیر الفاسق

مثال اول با هم تنافی دارد؛ چون در زید که فر ضاً فقیر فاسق است، «أكرم الفقير الفاسق» می گوید: اکرام زید واجب است، ولی خطاب دوم می گوید: اکرام زید واجب نیست.

مثال دوم: لاتکرم فقیراً فاسقاً

اما در مثال دوم که گفته: «لاتکرم فقیراً فاسقاً»،

اگر در «اجتماع امر و نهی» امتناعی باشیم

اگر در مسأله‌ی «اجتماع امر و نهی» امتناعی بشویم، این دو خطاب با هم تنافی دارند؛ چون در موضع اجتماع مثل زید که فقیر فاسق است، شارع نمی تواند هم «وجوب اکرام زید» را داشته باشد و هم «عدم وجوب اکرام زید» را.

اگر در «اجتماع امر و نهی» جوازی باشیم

اگر جوازی شدیم، با هم تنافی ندارند؛ چون شارع دو جعل دارد: «أكرم فقیراً» و «لاتکرم فقیراً فاسقاً»؛ اکرام فقیر واجب است، و اکرام فقیر فاسق حرام است، و اگر کسی فقیر فاسق را اکرام کند، خطاب اول را امتثال کرده و خطاب دوم را معصیت کرده است.

مختار: جواز الا در ادله‌ی لفظیه

مختار ما طبق آنچه در مسأله‌ی «اجتماع امر و نهی» گفتیم، جواز بود الا این که امر و نهی لفظی باشد. پس به نظر ما بین «أكرم فقیراً» با «لاتکرم فقیراً فاسقاً» تنافی نیست، الا این که دو خطاب ما لفظی باشد؛ در این صورت چون عرف (امتناعی بوده و) تنافی می بیند، سراغ جمع عرفی می رویم که تقیید است و خطاب اول را به خطاب دوم قید می زند.

خلاصه‌ی موارد تنافی در جهت اولی

پس تنافی، مال صورت سوم است اگر امتناعی بشویم یا اگر جوازی باشیم ولی دو خطاب لفظی باشد، و مال صورت دوم (متوافقین در ایجاب و سلب) در فرض دوم (هر دو ایجابی و هر دو شمولی) و سومش (هر دو ایجابی

و لا اقل یکی بدلی) است علی القول به مفهوم داشتن و صف. مجموعاً می شود چهار مورد. هذا تمام الکلام در جهت اولی.

اگر رابطه شان عموم من وجه باشد، از بحث خارج است.